



روزنامه فلسفه

آیا آن گونه که فلسفه فارسی با مسائل سیاسی و تحولات اجتماعی روز گره خورده می توان از فلسفه تحلیلی چنین انتظاری را داشت؟ اصلاً آیا می توان عناصری از محافظه کاری را در فلسفه تحلیلی یافت؟ شاید این پرسش از این تصور آید که گویا فلسفه تحلیلی بی اعتنا به مسائل سیاسی و اجتماعی است و بنابر این وجهی محافظه کارانه دارد اما مسئله ژرف تر از این است. مطلب حاضر می گوید تا به بررسی برخی مولفه های فلسفه تحلیلی و آراء برخی از فیلسوفان آن به این پرسش پاسخ دهد که آیا ما این فلسفه تحلیلی و محافظه کاری نسبتی وجود دارد یا نه؟

انوار دلسو

برخی از دلایل مناسبه به این اعتقاد که بیسن فلسفه تحلیلی و محافظه کاری از نیامی وجود دارد کمک می کند این فرضیه که چنین از نیامی وجود دارد آشکارا نمی تواند به عنوان توضیحی از واقعیت تجربی قلمداد شود. در پژوهش فیلسوفان محافظه کار تحلیلی ظاهر آرایش از فیلسوفان محافظه کار فارسی با مورخان و یا جامعه شناسان محافظه کار نیست. احتمالاً این فرضیه به عنوان نوعی ادعای دستوری تلقی می شود. فیلسوفان تحلیلی - هادر نظر گرفتن معایت روش آن ها - باید محافظه کار باشند یعنی در فلسفه تحلیلی امری وجود دارد که خواهد فیلسوفان تحلیلی این را تشخیص دهند یا نه متوجه به محافظه کاری می شود.

آیا این حقیقت دارد؟ بیسن به این است که ما چه نوع برداشتی از فلسفه تحلیلی داشته باشیم. آیا این به علت قوت استدلال های با دقت نظام یافته نیست؟ این موضوع که نشانه یک فیلسوف تحلیلی است. آیا این برای

تضمین هر نوع جایی از محافظه کاری کافی خواهد بود؟ استدلال ها در نهایت تنها به اندازه مقدمات خود ارزش دارند و فیلسوفان تحلیلی در این حال که قطعاً توانا هستند - اغلب تمایل دارند - که دلایلی را که ساختار شکنان ارائه می کنند تبیین نمایند. با این بررسی مواجهه که آیا نیست هستند چرا که نسبتاً هم از دلایل ساختار شکنانه استفاده می کنند. ما کیست ها و استدلال های متفکران همیشه مقدمات آن استدلال ها را حتی نتایج آن ها را نیز، فکر نمی کنند. فیلسوفی که می تواند استدلال های فاطمی را از مقدمات آن تا نتیجه به نتایج آن در به فرجام برساند یک آزاد اندیش است. البته مردمی وجود دارند که هر نوع استدلال عقلانی را نشانه آشکار محافظه کاری تلقی می کنند. اما این ملال آور است این ها را از گروهی هستند که می امیدند شرکت نایم ولتر (Time Warner) یا شبکه موسیقی MTV آنها به خاطر موسسه بودنشان محافظه کار هستند. به تلا می گویند که آن شهر رند سوسندی به طرز نامید کننده ای از جناح راست است چرا که دولت او پورتوگالی آزاد را - تا آن جایی که من می دانم - به عنوان یک حق مشروع انسانی به رسمیت نشناخته است. بدیهی است که چنین مردمی استدلال عقلانی را نیز محافظه کاری تلقی کنند. از دید آن ها هر چیزی که ممکن است به درخواست آنان بی اعتنا باشد محافظه کاره سر کوبگر، فاشیست و غیره است. این عقیده که استدلال عقلانی هر پهل خود منطقی به جناح راست است در هر صورت در فرضیه ای جدی نیست که توسط افرادی جدی ارائه شود. بنابر این نباید جدی گرفته شود. اگر از پیش کاملاً روش نماند که محافظه کاران تنها آن صفت قدرتی نیستند که از استدلال عقلانی تمجید می کنند. این واقعیت ثابت خواهد شد که بسیاری از غیر محافظه کاران در واقع محافظه کار هستند، چرا که آنان با

دلایل محافظه کارانه متقاعد شده اند

این گونه نیست که نحسین نیروی استدلال و قضا و بیزگی نانی، یک فیلسوف تحلیلی باشد. هر لورت نوزیکه قطعاً یک فیلسوف تحلیلی برجسته بود که در عین حال قادر به ایجاد استدلال های زیر کله و چالشی بود. با این وجود او به گونه ای چشم گیر با این ایده که سبک استدلال تحلیلی همچنین مسر کوب گرانه است موافق بود. نوزیکه مانند بیشتر هسته مدون هاد عقل را به عنوان عنصری زور گورها کرد. او گفت تلاش برای برای معیاب کردن یک مخالف که دیدگاه او نادرست است هرگز شیوه چالشی برای رفتار با آن شخص نیست. او معتقد بود که فیلسوفان باید از بر همین اجتناب ناپذیر به نفع تبیین های اختیاری دوری کنند. اگر هر نوع او تماماً چالشی توجهی بین فلسفه تحلیلی و محافظه کاری وجود داشته باشد در آن صورت این از تماماً باید در برخی فرضیه های بنیادین مرتبط با فلسفه تحلیلی و نه در هر نوع روش موجود باشد. اما آیا چالش منطقی برای چنین فرضیه ای وجود دارد؟ دست کم دو چالش در ابتدای تاریخ این حوزه وجود داشت: فیلسوفان تحلیلی نیمه اول قرن بیستم آن گونه که تاریخ مختصر فلسفه تحلیلی بیان می کند تمایل داشتند که با مانند شلیک سورت یا کلر ناپ بوزنیوست منطقی باشند و یا مانند وینگشتاین متأخر بوستین بار ایل بوزنیوست شفیختش شوند. البته این تلقی بسیار کم ارزشی است زیرا نه فر که و نه اصل - دو بنیان گزار فلسفه تحلیلی - در هیچ یک از دسته بندی های اول و دوم بالا قرار نمی گیرند. و قدیم شناسان هر گروه نیز غالباً تفاوت های چشم گیری با یکدیگر دارند. با این وجود در این طیف بندی استاندارد حقیقتی نهفته است. بوزنیوست های منطقی که و پیش هر تلقی خود از علوم فیزیکی به عنوان پارادایم معرفت عینی و نیز در ترجیح دادن باز سازی منطقی فلسفی دستگاه مفهومی روز به ماهه آشفتنگی زبان عدلی یا یکدیگر متحد بودند این تمایلات که در طبیعت گرایان فلسفی ادامه حیات می دهد. همان تمایلاتی است که بر فلسفه تحلیلی معاصر حاکم است. هر چند کاملاً آشکار است که این ها چیزی به جز تمایلات محافظه کارانه نیستند. علم گرایان بوزنیوست های منطقی و طبیعت گرایان فلسفی که هر فار و ابیت دیگری از اختلاف ساختاری است به شدت توسط هابیک و اوگنست مورد انتقاد واقع شده است. در حالی که فیلسوفان دارای گرایش علمی که شخصاً محافظه کار بودند - مانند شلیک و کراپین به نظر نمی آید که دیدگاه های سیاسی آن ها سر و کاری با واقعیت فلسفی آن ها داشته باشد. دیدگاه های سیاسی چه گرا در بین قدیم شناسان این طبقه به چشم می خورد که قطعاً توسط نورث و کلر ناپ و سایر اعضای حلقه وین پذیرفته شده بود. و این مطمئناً تصادفی نیست. فیلسوفی که مایل است مفاهیم سنتی مابعدالطبیعه را با بی اعتنایی بترکه و بویج بترکارد - و این که هر گشت و گوی عقلانی باید بر مبنای علم فیزیکی باشد - در قلمی تواند به نتایج سیاسی و اخلاقی اثر افراطی نایل شود.

بنابر این بوزنیوستیسم به اصطلاح شفیختش وینگشتاین متأخر و فلسفه زبان عدلی در واقع، در مضامین و محتوای خود محافظه کار به نظر می رسد. زیرا این رویکرد به مسائل فلسفی، آشفتنگی عرف علم روز به ماهه دستگاه مفهومی ما را به عنوان پیچیدگی و غنای زندگی واقعی انسان در نظر می گیرد. آشفتنگی و غنایی که از آن غفلت شده و به طرز تحقیر آمیزی توسط معنای فکری های خام بوزنیوست های منطقی و طبیعت گرایان فلسفی تحقیر شده است. همان طور که اوستین در مقاله اش با نام «یک بهانه برای تقصیرات» گفته است: رابطه ما با کلمات تمام تمایزات بازشی را که انسان ها ترسیم کرده اند، در دراز و این ارتباطات آن ها را به زندگی بسیاری از نسل ها متصل می کند. قطعاً این ها بسیار متعدد و با ارزش هستند. زیرا در معرض آزمون طولانی بقای اصلاح قرار گرفته اند. دست کم در تمام موضوعات نسبتاً عملی عدلی ما از هر چیزی که شما و من احتمالاً در حالی که در بعد از ظهر بر صلی های خود لمبیده ایم به آن فکر می کنیم. هوش مندانه تر هستند. زبان معمولی آخرین شیوه چشبین و آخرین کلام نیست. در واقع زبان معمولی می تواند در هر چایی تکمیل و اصلاح شود. و سپس از دور خارج شود. تنها به یاد داشته باشید که این سخن اول است. یک روش شناسی فلسفی محافظه کار به سختی می تواند تصور شود. و این همان روش شناسی بود که توسعه و بسط هوش مندانه آن در اثر وینگشتاین متأخر به چشم می خورد.

بنابراین حیرت ناوبر نیست که فیلسوفان با گرایش های سنتی تر و محافظه کار تر - نظیر تومست هاد بوری هلهایی ها و لوگشتاین ها - وینگشتاین را بیش از همه با فیلسوفان تحلیلی هم زمان پنداشتند. اما با این وجود به نظر می رسد که وینگشتاین در فلسفه تحلیلی معاصر به یک شخصیت قدیمی تبدیل شده است. این یعنی همان موضوع چالشی که توسط طبیعت گرایان که حاکم بر این نخله هستند جدی گرفته نمی شود. هر چند وینگشتاین تنها پس از این که دیدگاه های بیون این که تشخیص داده شوند تعریف شده توسط دنت و رورنی دوباره به عنوان گویان گرایان یا شبه پراگماتیسم، جدی تلقی شد و بدین وسیله برای مصرف جریان اصلی فلسفه باز سازی شد. در حال، مولفه های محافظه کارانه ای که در وینگشتاین و فیلسوفان زبان معمولی وجود داشته به طور آشکاری در میاجت تحلیلی معاصر غالب است. بنابر این، این فرضیه که بین فلسفه تحلیلی و محافظه کاری از تماماً وجود دارد به چه معناست؟ به نظر می رسد که این فرضیه بیش از واقعیت یک امید باشد.

منبع:

روزنامه فلسفه